

وطن و احساس تعلق به آن در نثر ادبی دوره پهلوی اول و دوم

امید روستا*

داوود روستا**

چکیده

از دست آوردهای دوره معاصر، مردمی شدن ادبیات است؛ به طوری که ادبیات، خود را از چنگ قید و بندهای درباری و چارچوب‌های خاص، رها می‌کند و هم از نظر زبان و هم محتوا، در خدمت مردم و مسائل روز است؛ هر جا پای مردم در میان باشد، می‌توان نام میهن یا ملت را مترداف معنوی آن دانست. به هر حال اگر کمی از دوره مشروطه که سرآغاز مردمی شدن ادبیات است، به سوی جلو، فاصله بگیریم و به دوره پهلوی برسیم، می‌بینیم که زبان نویسنده ادبی و محتوای اثرش، به روزتر شده است و خودش را بیشتر با مسائل اجتماعی وفق داده است؛ در این دوره، نویسندگان متعهد زیادی وجود دارند که رسالت اجتماعی را بر دوش گرفته و حرف از وطن می‌زنند و ندای خیزش می‌کنند؛ از آنجا که تاکنون هیچ مقاله و تحقیقی در این زمینه که بتواند مضمون وطن را در نثر ادبی دوره پهلوی اول و دوم استخراج کند و به تحلیل آن پردازد، صورت نگرفته است، در این مقاله در پی آن هستیم که براساس روش کتابخانه‌ای و سندکاوی، اندیشه‌های ادبی این نویسندگان را درباره این مفهوم بیان کنیم و به تحلیل آن پردازیم؛ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اغلب نویسندگان این دوره، با انتقاد از نفوذ بیگانگان در کشور، فریاد وطن دوستی برآوردند، وطن دوستی برخی نیز بر اساس نگاه نوستالوژی است و وطن را جدای از دین نمی‌خواهند هر چند اندیشه‌های بازگشت وطن به اقتدار باستانی آن در نثرشان وجود دارد. به

omidroosta.۷۲۲@gmail.com

*دانشجوی دکتری پیام نور تهران جنوب

roosta.davood@yahoo.com

**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۰۲



هر حال میهن‌دوستی اغلب این نویسندگان در قالب موضوعاتی همچون؛ استعمارستیزی، عدالت‌خواهی، نفی استبداد، بیان واقعیت‌ها، یادآوری شکوه گذشته و... خود را نشان داده است.

واژه‌های کلیدی: نثر فارسی، پهلوی اول، پهلوی دوم، وطن.

مقدمه

انسان، از دیرباز تعلق خاطر به سرزمین مادری‌اش دارد و همواره خواهان شکوفایی وطن خود و مردمانش است؛ این موضوع در ادبیات، از اهمیت بسیاری برخوردار است. به طوری که نویسندگان زیادی توانسته‌اند پوشش‌های گوناگون این مفهوم را به تصویر بکشند. تقریباً از دوره مشروطه به این طرف، مفهوم وطن، مفهومی متفاوت با دوره کلاسیک ادب فارسی به خود گرفت. نویسندگان این دوره، با نگاه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و غیره، به مفهوم وطن، رنگ و جلایی تازه بخشیدند. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و آغاز حکومت رضاشاه، این مفهوم نیز در موقعیتی منحصر به دوره خود، چاشنی نثر نویسندگان شدند. مسایل بحرانی کشور در ابعاد مختلف، حتی سبب شد برخی از نویسندگان، شورش ادبی ایجاد کنند و مردم را نسبت به بیرامون خود هوشیار سازند. این مفهوم، در این دوره بسیار حساس است زیرا استقلال کشور، مورد سؤال است. در دوره پهلوی اول، سیاست رضاشاه طوری است که خواهان توجه به ایران باستان است و دم از ملی‌گرایی می‌زند؛ می‌توان گفت نگاهی به عظمت ایران باستان دارد در حالی که غافل از این است که احیای عظمت گذشته، در گرو توجه به مردم زمان خود است. نویسندگان زیادی در این دوره تلاش کرده‌اند تا جهت برانگیختن شور و حماسه در ملت خود، به دفاع از وطن، در نثر خود بپردازند. وجود استعمارگران خارجی در کشور، بگير و بندهای داخلی از سوی حگام، خفقان و... سبب شد تا مفهوم وطن، از سوی نویسندگان متعهد، برجسته و درخور توجه واقع شود. در دوران پهلوی دوم نیز به تناسب اوضاع و شرایط و نزدیک شدن به انقلاب اسلامی، مفهوم وطن از اهمیت خاصی در نثر نویسندگان شورشی برخوردار است. اهمیت پرداختن به این موضوع، از آن جهت است که اولاً یکی از ابزارهای شکوفایی انقلاب اسلامی و بیداری مردم در دوران پهلوی، نثر ادیبان این زمان است که به صورت مستقیم و غیرمستقیم، این مفهوم را به مخاطب، القای می‌کردند؛ دوم



اینکه جدای از اهمیت این مفهوم برای ملت ایران، تاکنون هیچ تحقیقی به صورت گسترده در نثر ادبی این ادیبان صورت نگرفته است تا به نوع بیان و دیدگاه این نویسندگان نسبت به این مفهوم بپردازد و این مقاله، در پی آن است که بر اساس روش سند کاوی و کتابخانه‌ای، نثر ادبی نویسندگان این دوره را مورد واکاوی قرار داده و مطالب مربوط به وطن را از دل آن‌ها استخراج کند و در نهایت، به تجزیه و تحلیل آن‌ها بپردازد.

بحث

دوره پهلوی اول

در اسفند ۱۲۹۹، کودتای رضاشاه به پیروزی رسید و رضاشاه به کمک سیدضیاءالدین طباطبایی توانست بر تهران مسلط شود و حکومت نظامی برپا کند به طوری که هرگونه اجتماع و انتشار مطبوعات را ممنوع اعلام کرد و هر کس را که دم از مخالفت می‌زد، سرکوب می‌کرد.

«رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت، راهبردهای چندسویه را در پیش گرفت؛ مدرنیزاسیون اقتصادی - اجتماعی بر طبق الگوی غربی، برقراری جو استبداد سیاسی توأم با ارباب و اعدام مخالفان، ایجاد تمرکز سیاسی با سرکوب شورش‌های محلی، اشاعهٔ بینش باستان‌گرایانه، همچنین گسترش شهرنشینی، نهادهای مدنی، سازمان‌های اداری و ظهور قشرهای تازهٔ اجتماعی از دیگر مشخصه‌های این دوران است.» (روزبه، ۱۳۸۸: ۶۰)

دیکتاتوری رضاخان تا حدی بود که نسبت به دین و مذهب، بدون واهمه بی‌حرمتی می‌کرد. اقتصاد ایران در این دوران سقوط می‌کند و اغلب بودجهٔ کشور صرف تقویت قوای نظامی می‌شود. غرب‌زدگی رضاخان، او را به تغییر فرهنگ کشور مطابق با فرهنگ غرب تشویق می‌کرد. نفوذ کشورهای اروپایی در دوران رضاخان رو به فزونی بود که با سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی خود، اقتصاد کشور را ضعیف کرده بودند. از دیگر مصائب بزرگ این دوران، شروع جنگ جهانی دوم بود؛ در دوران حکومت رضاشاه، جنگ جهانی دوم رخ می‌دهد و با اینکه دولت ایران، بی‌طرفی خود را اعلام کرد، اما متفقین، به بهانهٔ حمایت ایران از آلمان و روی آوردن رضاشاه به آلمانی‌ها و دوری از انگلیسی‌ها، ایران را اشغال کردند.



« دستروبل در تشریح سفر خود به انزلی... می‌نویسد: تا به اینجا نشانه‌های قحطی فراوان بوده و ما به کرات شمار زیادی از افراد فقیر، ژنده‌پوش و گرسنه را که تاب و توان از دست داده‌اند، در کنار جاده دیده‌ایم. » (مجد، ۱۳۸۷: ۴۵)

مفهوم وطن در نثر ادبی دوره پهلوی اول

وطن، یکی از پرکاربردترین مفاهیم در آثار نویسندگان متعهد این دوره است. اغلب نویسندگان این دوره، با نگاهی نوستالوژی گونه به این موضوع، خواهان اصلاح در جامعه هستند و از وضع موجود ناراضی هستند. به اعتقاد این گروه از نویسندگان، هر شخص وطن‌دوستی، تصور اینکه وطنش رو به افول و هرج و مرج باشد، برایش غیرقابل تحمل است که با این موضوع کنار بیاید. آنان همچنین معتقدند که کشور ایران، همواره مهد شکوه و عظمت بوده است و مردم آن بسی دلاوری‌ها و از جان‌گذشتگی‌ها انجام داده‌اند تا استقلال و مجد آن پایدار باشد اما گاهی اوقات این سرکردگان و حاکمان ملت هستند که باعث مظلوم واقع شدن کشور می‌شوند. جمال‌زاده، از نویسندگان متعهد این دوره است که با نثری شیرین و عامیانه، نسبت به زوال عظمت و شکوه ایران باستان و خمودی عظمت حاضر آن، افسوس می‌خورد و از اینکه نیروهای بیگانه، کشور را در تحت سیطره خود دارند، ابراز نگرانی می‌کنند؛ مفهوم وطن از نظر جمال‌زاده، با شکوه گذشته ایران، پیوندی عمیق دارد و همواره در اغلب موارد، هر جا از وطن می‌گویید، ضمن بیان شکوه گذشته ایران، نسبت به زمان خود، افسوس می‌خورد.

«برف، زمین و زمان را گرفته؛ مثل کفنی بود که خاک بی‌صاحب ایران را در بر گرفته باشد. نسیم همواری که از طرف مغرب وزان بود، از ایوان مداین که مزار عظمت و شکوه ایران باستان است و از قصر شیرین و بیستون که منزلگه کامیابی خسرو و نامرادی فرهاد است، گذشته و به باغستان‌های کنگاور رسیده و در اوتار درختان بی‌برگ و نوا، با نوای دلسوختگی نوحه‌گری نموده و به زبان بی‌زبانی، می‌گفت: دنیا! دنیا! چه رنگ‌ها! چه نیرنگ‌ها! سرزمین کیکاوس! لگدکوب قزاق روس!

افسوس! افسوس! هزار افسوس!» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۸۲-۸۱)



جمالزاده در نثر خود، مخاطبان را به اتحاد و بیداری و جان‌سپاری در راه وطن دعوت می‌کند و غیرت ایرانی را گوشزد هر وطن‌دوستی می‌کند:

«می‌گفتم: ای ایرانیان! ای باغیرت ایرانی! وطن از دست رفت. تا کی خاک تو سری؟! اتحاد! اتفاق! برادری! بیاید آخر کار یکسره کنیم یا می‌میریم یا شهید می‌شویم و اسم با شرفی باقی می‌گذاریم و یا می‌مانیم و از این ذلّت و خجالت، می‌رهیم. یا الله غیرت یا الله حمیت!» (همان: ۵۸)

از دیگر نویسندگان این دوره که عشق به وطن در آثارش به خوبی ملموس است، محمد مسعود است و شاید بتوان گفت تنها نویسنده این دوره است که آثارش مستقیم و فقط برای بیداری جامعه غفلت زده نوشته شده است و بیشتر از هر کسی، حس وطن‌پرستی و عشق به وطن در تار و پود آثارش می‌درخشد. ایشان رنج و فلاکتی را که در جامعه وجود دارد، آن را مایه عشق بیشتر به وطن تلقی می‌کند؛ ایشان اغلب نگاه‌های تند و آتشین خود را در دل داستان‌هایش و از زبان شخصیت‌های آن، با نثر ساده و عامیانه بیان می‌کند. وطن از دید محمد مسعود، با رنج و بی‌سامانی گره خورده است و ایشان بیشتر دنبال ایجاد انقلاب هستند تا افسوس خوردن نسبت به زوال شکوه گذشته. محمد مسعود، با بیان مشکلات و تلخی‌های حاکم بر جامعه، در پی تحریک جوانان هستند تا نسبت به پیرامون خود بیدار باشند.

«همین رنجی که از وطن می‌بینیم، عاطفه و عشق ما را بیشتر تحریک می‌کند و ما را در اصرار به محبت و فداکاری در راه آن بیشتر می‌انگیزد.» (مسعود، ۱۳۵۶: ۸۸)

با اینکه وی از رفتار مأموران دولتی بیزار است، اما خشونت آنان را در جهت نظم و نظام می‌پسندد و هیچ‌گاه نقدی از سربازخانه‌ها و نظامی که هدفش تعالیم سخت نظامی است، ندارد:

«نظام، نظام، چه کلمه جذاب و چه اسم با مسمايي برای حرکت کردن، برای منظم بودن، برای اراده داشتن، برای شهامت، برای استقامت، بالاخره برای زنده بودن و برای خدمت به وطن، هیچ مدرسه‌ای لایق‌تر و بهتر از سربازخانه پیدا نخواهد شد.» (همان: ۸۷)

وی جوانان و مردم را به دفاع از وطن و عشق به آن برمی‌انگیزد و بر این باور است که تنها با شهامت و شجاعت می‌توان وطن را از حوادث زمانه حفظ کرد:



«وطن، محتاج شهامت و جسارت و فداکاری است و ما از ترکیدن یک پاکت خالی، رنگ و روی خود را باخته و تار و پود وجودمان دچار تشنج و ارتعاش می‌شود.» (همان: ۸۹)

نگاه اغلب نویسندگان این دوره، نوستالوژی گونه است و نقیبی به رشادت‌های قهرمانان واقعی و غیرواقعی گذشته می‌زنند؛ بنابراین در این دوره، رمان‌های تاریخی زیادی نوشته شد که به بیان حوادث واقعی دوران گذشته می‌پرداختند. نویسندگان، با پرداختن به دلاوری‌های غیورمردان ایرانی در زمان قدیم، هم به دنبال یادآوری آن ایام بودند و هم اینکه آرامش خود و مردم را در سایه توجه به ایران گذشته می‌دیدند. برای مثال، در دوران احمدشاه قاجار، جنگی بین تنگستانی‌ها و نیروهای انگلیسی رخ می‌دهد که داستان آن برای هر کسی تقریباً آشناست؛ به طوری که دلاوری‌ها و مردانگی‌های مردان تنگستانی درخور ستایش است و تا آخرین نفس با نیروهای بیگانه جنگیدند و از خود رشادت‌هایی بر جای گذاشتند. بازتاب این دلاوری‌ها را می‌توان در آثار ادبی متعددی مشاهده کرد؛ یکی از این آثار، کتاب دلیران تنگستانی از محمدحسین آدمیت است که در دوره پهلوی اول نگاشته شد. نویسنده در این اثر، از زبان آن دلیران، حس وطن‌دوستی و جان‌سپاری در راه میهن را در برابر قشون اجنبی چنین بیان می‌کند:

«من می‌دانم که که آخرالامر در این جنگ کشته می‌شوم ولی آیا جان‌بازی من در راه دین و وطن شایان اهمیت است؟ جان صدهزاران امثال من، فدای یک ذره خاک ایران باد! امروز سرتاسر وطن ما، در آتش بیداد همسایگان شمالی و جنوبی می‌سوزد و ناله جگرسوختگان، از ثری به ثریا می‌رود. وطن خواهان و شرافتمندان امثال شما که اهل جنگ و برداشتن اسلحه نیستند، با دیده گریان و جگر بریان، منتظر قیام ما که فرزندان شمشیریم، هستند و همه با دید حسرت می‌نگرند که آیا چه وقت ما دامن همت بر کمر استوار ساخته و دست به شمشیر آبدار برده و دشمن خون‌خوار را از این آب و خاک، طرد خواهیم کرد. پس، از انصاف دور است که ما نیز چون زنان و بیگانگان یا همچون جاسوسان و خیانت‌پیشگان، کلمه «به من چه؟» و «به توجه؟» را تکرار کنیم و در گوشه انزوا راحت گزینیم.» (آدمیت، ۱۳۲۷: ۷۷)

بیشترین حضور نیروهای بیگانه در کشور ایران که همواره چشم طمع به این کشور دوخته‌اند، در این روزگار و قبل از آن، از آن نیروهای کشور انگلیس و شوروی و آمریکا بوده است. در زمان



احمد شاه قاجار، نیروهای انگلیس با نیروهای تنگستانی جنگی برپا می کنند که تنها مردم محلی هستند که در برابر آنان ایستادگی می کنند. در داستان دلیران تنگستانی، دلاوری تنگستانی با عشقی ستودنی نسبت به وطن چنین می گوید:

«ای کلام الله! گفتار مرا شاهد باش. من به تو سوگند یاد می کنم که اگر انگلیسی ها بخواهند بوشهر را تصرف و به خاک وطن من تجاوز کنند، در مقام مدافعه برآمده و تا آخرین قطره خون بر زمین نریخته، دست از جنگ و ستیز با آنان نکشم و اگر غیر از این رفتار کنم، در شمار منکرین و کافرین به تو درآمده و خدا و رسول از من بیزار باشند.» (همان: ۷۹)

چند نفر دلاور تنگستانی در برابر قشون عظیم بیگانه و از خدا بی خبر و دیگر هم وطنان پیوسته به دشمن، شجاعتی از خود نشان می دهند که تا تاریخ، تاریخ است، هیچ گاه این جان فشانی ها فراموش نخواهد گشت:

«طرف شدن با چندین هزار قشون اجنبی را کاری صعب و امری دشوار یافتم اما باقی ماندن در حال بی طرفی و عدم مدافعه از خاک وطن و ناموس مسلمین را به مراتب بدتر و دشوارتر یافتم.» (همان: ۷۶)

دفاع از وطن، یک وظیفه دینی و انسانی است که هر انسانی این عشق را تا آخر عمر در وجودش پرورش می دهد:

«می خواهم شما را تذکار دهم که ما تا زنده و بر سر پا ایستاده ایم، مکلف هستیم به وطن محبوب و هموطنان عزیز خود خدمت کنیم. هیچ گاه این تکلیف مقدس از ما سلب و این وظیفه حتمیه ساقط نمی شود مگر آن گاه که سینه ها و استخوان و اعضای ما لگد کوب سم ستوران اجنبی شده و در راه انجام وظیفه، با خاک راه یکسان گردیم.» (همان: ۱۸۹)

همان طور که مشخص شد، در این اثر ادبی نیز این دو مفهوم، با نثری ساده و عامیانه بیان شده اند که همین بی پیرایگی کلام، در جهت انتقال این نوع حس، مؤثرتر واقع می شود.

نفیس، دیگر نویسنده این دوره معتقد است که ذاتی بودن عشق به وطن، مانند نفس کشیدن است که تا لحظه آخر با انسان است:



کشور ایران در دوره پهلوی، همواره مورد دخالت بیگانه بوده است؛ عزل و نصب حکام، طبق خواسته بیگانه بوده است و دست قدرتشان، تمام آسیاب‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره را می‌چرخاند و از سرمایه‌های این کشور، نهایت بهره را می‌برند؛ اولین رمان اجتماعی در این دوره، کتاب تهران مخوف از مشفق کاظمی است که به انتقاد از مسائل اجتماعی می‌پردازد. مشفق کاظمی در این اثر با کلامی ساده و قابل فهم، معتقد است که دخالت بیگانه در کشور، هر نوع آزادی را از هم‌وطنان سلب کرده بود. نگاه مشفق کاظمی نسبت به مفهوم وطن، بیشتر حالت بی‌طرفانه دارد؛ بدین صورت که ایشان، فقط واقعیت‌ها را بیان می‌کنند و کاری به تحریک و تشویق و افسوس ندارند.

«قشون انگلیس، شهرهای ایران، البته آن‌هایی که آب و هوایش برای ساکنین انگلستان بیشتر مساعد بود، دوستانه اشغال کرده، همه قسم مداخلات غیرمشروع در امور شهر می‌نمود.» (مشفق کاظمی، ۱۳۰۵: ۲۱)

ایشان معتقد است که این امر، تا حدی بوده است که اجازه مسافرت ایرانیان نیز تحت بررسی بیگانه بود:

«بیچاره مسافرین بدون اینکه بفهمند دلیل چیست، در وطن خود از طرف عمال اجنبی و یا ایرانی اجنبی پرست، تفتیش شده، محتویات جیبشان در مقابل نظر آن‌ها، قرار می‌گرفت؛ آن وقت پس از دقت تمام و حتم به اینکه قصدی ندارند، با هزاران زحمت اجازه خروجشان داده می‌شد.» (همان: ۲۱)

آدمیت در کتاب دلیران تنگستانی، از بی‌عرضگی حاکمان نیز انتقاد کرده است؛ مانند احمدشاه قاجار که در زمان درگیری دلاوران تنگستانی با قشون انگلیسی، هیچ بخاری از وی بلند نمی‌شود: «اگر خدای نکرده حضرات، بوشهر را تصرف کنند، نظر به اغتشاش فوق‌العاده ایران و بی‌عرضگی دولت که در طهران دست روی دست گذارده و راحت نشست، تجاوزات روس‌ها را در شمال و ترک‌ها را در مغرب و انگلیسی‌ها را در جنوب و ترکمانان را در مشرق، با بی‌اعتنایی و بی‌طرفی کامل تلقی می‌کند.» (آدمیت، ۱۳۲۷: ۷۵-۷۶)



ایشان معتقدند اگر در آن زمان، نوعی اتحاد علیه قشون بیگانه رخ می‌داد، کسی قدرت دست درازی بر این مملکت را در ذهنش نمی‌پروراند؛ اما با این حال، دلیران تنگستانی شاهکار کردند و جان خودشان را در راه ناموس و وطن از دست دادند:

«حرص جهانگیری و سلطه بر نوع، چشم و گوش شما را کور و کر ساخته! ما هم تا تفنگ در دست و جان در بدن داریم، نخواهیم گذاشت که جنابان عالی هر چه می‌خواهید، بکنید.» (همان: ۹۷)

محمد مسعود که نقادی آتشین زبان است، بر این باور است که چرا باید جوانان مملکت ما یا بیکار باشند و یا به بیگاری گرفتار شوند و در کارخانه‌هایی که کار می‌کنند، بیگانگان، هم حقوق کلانی می‌گیرند و هم دزدی می‌کنند ولی خودشان، فقط برای تأمین کوچکترین لوازم زندگی با سختی فراوان کار می‌کنند:

«چند نفر ارمنی که در کارخانه مشغول کار بودند، یک نفر هم‌دست خارجی را پشت دیوار کارخانه آورده، در مواقع خلوت، اشیاء و اسباب را از توی کارخانه، به آن طرف دیوار پرتاب کرده، هم‌دست آن‌ها که آن طرف دیوار بوده، اسباب را جمع‌آوری نموده و به منزل برده.» (مسعود، ۱۳۵۶: ۵۵)

ایشان همچنین بر این باورند که شرکت‌های خارجی پس از سرمایه‌گذاری در اقتصاد کشور، دروازه کارخانه‌ها را به روی کارگران و کارمندان خارجی می‌گشودند و بیشترین حقوق و مزایا نیز نصیب آنان می‌شد. در حالی که کارگران ایرانی همیشه به کمترین حقوق خود، آن هم بعد از مدت‌ها به دشواری می‌رسیدند و چه بسا پس از چند سال هم حقوقشان پرداخت نمی‌شد.

«بیشتر حقوق‌های کلان، به خارجی‌هایی داده می‌شود که اکثرشان هم به قدر یک گاو نمی‌فهمند و معلوم نیست در مملکت خودشان چه کاره بوده‌اند.» (همان: ۱۸)

یا: «صحن کارخانه، یک سالون بسیار وسیع و مسقفی دارد که طول آن، صد و پنجاه و عرضش، بیست ذرع است. رومی، ارمنی، آلمانی، اتریشی، ایتالیایی، خلاصه از هر قوم و ملتی را چند نفر ممکن است در این مؤسسه، پیدا نمود.» (همان: ۱۶)

جمال‌زاده در نثر خود از زبان دل‌اکی خارجی که ادعا می‌کرد روزی مستشار ایرانی بوده، چنین می‌گوید:



«گفت: من اگرچه هجده ماه بیش در ایران نبوده‌ام، ولی همین قدر دستگیرم شد که سرتاسر ایران، مثل کارناوالی است که هرکس به هر لباسی بخواهد، می‌تواند دربیاید و کسی را بر او بحثی نیست.» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۰۵)

آدمیت از زبان شخصیت داستانش بیان می‌کند که بیگانگان که به قدرت خود می‌نازند و دم از انسانیت و حقوق بشر می‌زنند، خودشان عامل اصلی و به یقین می‌توان گفت تنها عامل برهم زدن صلح جهانی هستند:

«آن‌ها ما را وحشی می‌پندارند حال آنکه اخلاق و رفتار خودشان از وحشی‌های آفریقا هم به مراتب بدتر است. آیا این همه خونریزی‌های بی‌جا، این همه کشتارهای بی‌معنی، این همه ظلم و آزار و قساوت قلب، دلیل بر وحشی‌گری و خونخواری آن‌ها نیست؟ این توپ‌های کروپ و مسلسل و این کشتی‌های زره‌پوش و گازخفه‌کن و تانک‌ها برای چیست؟ برای کشتن نوع بشر، برای اطفای نایره شهوت و طمع، برای استفاده مادی.» (آدمیت، ۱۳۲۷: ۹۶)

بنابراین به طور کلی از دیدگاه برجسته‌ترین نویسندگان ادبی این دوره که در آثارشان، مفهوم وطن، بیشتر مورد دغدغه بوده است، مشخص می‌شود که اولاً همگی با زبانی ساده و بی‌پیرایه به بیان موضوع پرداخته‌اند؛ دوم اینکه برخی مانند جمال‌زاده و آدمیت، جلای زمان می‌کنند و مفهوم وطن را با نگاه به گذشته و همراه با افسوس خوردن‌ها و ذکر قهرمانان گذشته بیان می‌کنند؛ برخی چون محمد مسعود، ضمن تحریک حس وطن‌دوستی مخاطب، زبانی تند و تیز دارد و از هیچ چیزی برای بیان واقعیت، واهمه ندارد. مشفق کاظمی نیز چنان که گفتیم، واقعیت‌ها را بی‌طرفانه و حداقل اینکه بدون بیان حس محرکانه بیان کرده است.

دوره پهلوی دوم

دوره پهلوی دوم از نظر تاریخی، به چند دوره مهم قابل تقسیم است که در هر برهه‌ای از آن، شاهد حوادثی هستیم.

- دوره اول از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ است که مهم‌ترین حادثه آن، کودتای ۲۸ مرداد است. این کودتا، با همکاری آمریکا و ارتش ایران با هدف سرنگونی دولت مصدق برپا شد.



- دوره دوم از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ است که مهم‌ترین حادثه آن، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ است که به دلیل بازداشت امام خمینی در انتقاد از انقلاب سفید و لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی شکل گرفت؛ قیام مردم در ۱۵ خرداد که به دلیل دستگیری اولیه امام شکل گرفته بود، نقطه عطفی در دوران انقلاب اسلامی است زیرا از این زمان به بعد است که مردم انقلابی به طور جدی وارد عرصه مبارزه با اقدامات شاه شدند.

- دوره سوم از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ است که انقلاب اسلامی، دست آورد آن است.

مفهوم وطن در نثر ادبی دوره پهلوی دوم

وطن، از مضامینی است که در بستر نثر نویسندگان این دوره، به صورت‌های گوناگون به آن پرداخته شده است. به خصوص در این دوره که کشور ایران، مرکز بسی از اتفاقات و مظلومیت‌ها است. داشتن حس وطن دوستی برای هر کسی زیباست و زمانی این حس، خودش را نشان می‌دهد که وطن دچار درد و رنجی شده باشد. چنان که بیان شد، کشور ایران مدت‌ها بود که عرصه تاخت و تاز اقوام بیگانه بوده است و همواره چشم طمع بیگانگان به این سرزمین دوخته شده است. تقویت حس وطن دوستی در بین افراد، یکی از راه‌های پیروزی یک ملت است که نویسندگان این دوره، به آن پرداخته‌اند.

«اگر تمام ملت ایران از بین برود، صدمه‌بار بهتر است از اینکه پای بیگانه، یک وجب از خاک این

کشور تاریخی و پر افتخار را آلوده سازد.» (جمال‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۱۴-۲۱۳)

جمال‌زاده، از نویسندگانی است که در هر دو دوره پهلوی اول و دوم، آثاری از خود بر جای گذاشته است؛ ایشان با همان لحن و نثر زیبای خود و یادآوری گذشته باشکوه کشور، غیرت ایرانی را به شور وامی دارد و حس وطن دوستی را در مخاطب، برمی‌انگیزد. وی معتقد است که کشور ایران، دارای تمدنی بسیار کهن و انباشته از ارزش‌های فراوان باستانی است و همواره مورد توجه ملل گوناگون بوده است. حال بر دولتمردان واجب است که در راه پیشرفت کشور و رساندن آن به درجات والا کوشش داشته باشند:



«ما ملتی که از حیث هوش و ذوق و درایت، هیچ ملتی در عالم به پایمان نمی‌رسد و در تمدن، پیشقدم کلیه ملل و اقوام بوده‌ایم. امروزه قرن‌ها از قافله تمدن عقب افتاده‌ایم و مملکت ما که هفت هزار سال تاریخ مشعشع و پر افتخار، بهترین گواه تمدن بلند و قدرت و سطوت بی‌همتای آن است، امروز در حضيض ذلت و فقر و فاقه گرفتار افتاده است و این کشور پهناوری که آفتاب در قلمرو آن غروب نمی‌کرد و خوان نعمت بی‌دریغش از خاور گرفته تا باختر و از شمال تا جنوب، بر جهان و جهانیان گسترده بود، امروز باید گندمش در اثر خیانت و بی‌مبالاتی اولیای امور، در انبارها بپوسد و برای سیر کردن شکم مردم بی‌یار و یاورش از ممالک بیگانه غله وارد کنند.» (همان: ۲۴۰)

کسی که به وطن خود عشق می‌ورزد، با کمترین امکانات آن نیز سعی می‌کند بهترین زندگی را برای خود رقم بزند. اینکه برخی افراد دنبال خوشی‌های پوچ زندگی غرب هستند و جلای وطن می‌کنند، مورد انتقاد جمال‌زاده است:

«می‌خوام بگم بسته به اینه که چه جورى به این زندگى نگاه کنی، چه جورى باهاش کنار بیای و از لحظه‌هاش لذت بیری. بعضی‌ها خیال می‌کنن آگه از این مملکت برن، می‌تونن خوب زندگى کنن غافل از این که آدم جایی می‌تونه احساس زنده بودن بکنه که توش بزرگ شده باشه، توش خاطره‌هایی داشته باشه، دیوارها و خیابون‌ها و درخت‌ها و آدم‌هاش، باهاش حرف بزنین. آدم که گاو نیس که دنبال یه جایی بگرده که علف بیشتری داشته باشه.» (همان: ۲۵۰)

جلال آل احمد، نویسنده‌ای متعهد و شورشی است که در برابر ظلم و ستم برمی‌خیزد. وی از افراد مؤثر در بیداری مردم در عصر خود است و به درستی به ضعف فرهنگی کشور در برابر هجوم فرهنگ بیگانه پی‌برده است و ندای خیزش می‌دهد. آل احمد نسبت به این موضوع، روحیه‌ای جدلی و میل به مقابله دارد.

«آنچه اساسی‌تر است و نگفته مانده، این که مدارس ما «غرب زده» می‌سازند. آدم‌های همچون نقش بر آب می‌سازند. زمینه‌های آماده برای قبول غرب‌زدگی تحویل می‌دهند. این است بزرگترین خطر مدارس ما و فرهنگ ما.» (آل احمد، ۱۳۸۵: ۸۸)

ایشان، ویژگی‌های انسانی را که غرب‌زده است و به آن وابسته است، چنین بیان می‌کند:



«آدم غرب زده، هُرهری مذهب است. به هیچ چیز اعتقاد ندارد اما به هیچ چیز هم بی اعتقاد نیست؛ یک آدم التقاطی است نان به نرخ روز خور است؛ همه چیز برایش علی السویه است. خودش باشد و خرش از پل بگذرد. دیگر بود و نبود پل هیچ است. نه ایمانی دارد نه مسلکی نه مرامی نه اعتقادی نه به خدا یا به بشریت نه در بند تحول اجتماعی است و نه در بند مذهب و لامذهبی. حتی لامذهب هم نیست؛ هرهری است. گاهی به مسجد هم می رود همان طور که به کلوپ می رود یا به سینما اما همه جا فقط تماشاچی است.» (همان: ۱۲۰)

وی معتقد است که یکی از زوایای منفی غرب زدگی، دادن آزادی به زنان است؛ زن که باید حافظ سنت و خانواده باشد، ابزاری برای چشم دوانی تبدیل شده است.

«از واجبات غرب زدگی یا مستلزمات آن، آزادی دادن به زنان است. ظاهراً لابد احساس کرده بودیم که به قدرت کار این پنجاه درصد نیروی انسانی مملکت، نیازمندیم که گفتیم آب و جارو کنند و راه بندها را بردارند تا قافله نسوان برسد! اما چه جور این کار را کردیم؟ آیا در تمام مسائل، حق زن و مرد یکسان است؟ ما فقط به این قناعت کردیم که به ضرب دگنک، حجاب را از سرشان برداریم و در عده‌ای از مدارس را به رویشان باز کنیم و بعد؟ دیگر هیچ. همین بسشان است.... به زن تنها اجازه تظاهر در اجتماع را داده‌ایم. فقط تظاهر یعنی خودنمایی یعنی زن را که حافظ سنت و خانواده و نسل و خون است، به ولنگاری کشیده‌ایم به کوچه آورده‌ایم به خودنمایی و بی بند وباری واداشته‌ایم که سر و رو را صفا دهد و هر روز، ریخت یک مد تازه را به خود ببندد و ول بگردد.» (همان: ۸۳)

اسماعیل فصیح، دیگر نویسنده این دوره که آثارش، رنگ و بوی وطنی می دهند، درباره دخالت بیگانه و تنها راه شکست امپریالیست، معتقد است که:

«برای شکست نهایی امپریالیست، باید توده‌های وسیع شهر و روستا همه دست به اسلحه ببرند، باید ارتش، دیکتاتوری را خلع سلاح کرد، باید یک سپاه توده‌ای و خلقی داشت.... چون همه چیز مطلقاً از خلق و و از توده مردم ساده سرچشمه میگیره... و در یاران این کار امکان پذیره چون نفوذ شیعه اینجا تحت رهبری روحانیون مبارز، در عمل یک نیروی ایمان عظیم و تقریباً ملی شده در



تمام شهرها و دهات. این ایده می‌تونه همه رو تجهیز روحی کنه و متحد بکنه. وقتی قدرت کامل دست سپاه خلق مردم بود، پیروزی نهایی هم با مردمه.» (فصیح، ۱۳۷۷: ۳۶۱)

بی‌شک یکی از دلایل پیروزی ملت شریف ایران در برابر استکبار جهانی، اتحاد و همبستگی بین اتحاد ملت است:

«اگر همه زیر پرچم اسلام به مبارزه ادامه دهند، آمریکا، قدرت دخالت نخواهد داشت. هیچ‌کدام از ابرقدرت‌ها دخالت نمی‌کردند. چون ملت نمی‌گذاشت، ارتش هم غلطی نمی‌کرد. آن‌ها نمی‌توانستند تمام ملت را قتل عام کنند. ملت ما هم از کشته شدن نمی‌ترسید... ملت، آزادی و استقلال می‌خواست. مردم باید آزادی و استقلال داشته باشند و فقط زیر لوای اسلام بود که ملت ما به آزادی می‌رسید. در جامعه اسلامی، خفقان نبود، فساد نبود، برادر کشی نبود.» (همان: ۴۷۰)

در بررسی برخی از آثار ادبی این دوره، مشخص شد که جمال‌زاده، باز هم همان بینش همیشگی خود را دارد و نگاه گذشته‌گرایانه خود را حفظ کرده است و به یاد عظمت گذشته ایران می‌افتد. نکته دیگر اینکه دست نویسندگان در این دوره برای بیان افکار خود، بازتر شده است و کسانی چون جلال آل احمد، به طور مستقیم کتابی می‌نویسند به نام «غربزدگی» که کاملاً در برابر هجوم فرهنگ بیگانه و آثار مخرب آن، موضع‌گیری می‌کند. ایشان نویسنده‌ای متعهد و شورشی هستند که به زوایای منفی این موضوع پرداخته‌اند. نویسنده‌ای چون اسماعیل فصیح، نگاهی انقلابی دارند و با بیان راه به مخاطب و ضمن برشمردن مزایای نبود دخالت بیگانه، همه را به اتحاد دعوت می‌کنند. بنابراین در این دوره، مفهوم وطن با مواردی چون دخالت بیگانه، وادادن فرهنگ داخلی در برابر هجوم فرهنگ غرب و نیاز به ایجاد تحول اساسی در جامعه همراه است که منجر به وقوع انقلاب اسلامی شد.

نتیجه‌گیری

از بررسی اندیشه‌های ادبی نویسندگان متعهد دوره پهلوی، به نتایج زیر دست یافتیم:

۱- وطن دوستی برخی از نویسندگان، به خصوص در دوره پهلوی اول، بر اساس نوستالژی است.



- ۲- آنان، وطن را جدای از دین نمی‌خواهند هر چند اندیشه‌های بازگشت وطن به اقتدار باستانی آن در نثرشان وجود دارد.
- ۱- وطن از دیدگاه بیشتر آنان، به مفهوم استقلال‌طلبی است و از دیدگاه برخی دیگر در معنای استبدادستیزی و ایجاد وطنی آباد و آزاد به کار می‌رفت.
- ۲- صداقت، صمیمیت، مردمی بودن اندیشه آنان ملموس است.
- ۳- اغلب غیرمستقیم و در قالب داستان به این مضامین پرداخته‌اند.
- ۴- در دوره پهلوی دوم، نویسندگان به ارائه پیشنهاد و راه کار برای برون رفت از وضعیت مورد انتقاد می‌پردازند در حالی که نویسندگان دوره پهلوی اول، اغلب منفعلانه عمل می‌کنند.
- ۵- نویسندگان دوره پهلوی اول با نگاهی به گذشته، خواهان برگشت اقتدار گذشته به جامعه هستند در حالی که اغلب نویسندگان دوره پهلوی دوم در مقام مقایسه کشور با جوامع پیشرفته برآمده‌اند و خواهان پیشرفت کشور مانند آن‌ها هستند.

منابع و مآخذ

- آدمیت، محمدحسین، (۱۳۲۷)، دلیران تنگستانی، چاپ چهارم، تهران: اقبال.
- آل احمد، جلال، (۱۳۸۵)، غرب‌زدگی، تهران: نشر خرم.
-، (۱۳۴۹)، دید و بازدید، تهران: امیرکبیر.
- افغانی، علی محمد، (۱۳۸۱)، شوهر آهو خانم، چاپ سیزدهم، تهران: جاویدان.
- بزرگ علوی، سیدمجتبی، (۱۳۷۸)، سالاری‌ها، تهران: انتشارات آذر.
- جمال‌زاده، محمدعلی، (۱۳۷۹)، یکی بود، یکی نبود، به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن.
-، (۱۳۷۸)، زمین، ارباب، دهقان، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی.
- دانشور، سیمین، (۱۳۹۰)، سووشون، چاپ هفدهم، تهران: خوارزمی.
- دولت‌آبادی، محمود، (۱۳۷۴)، کلیدر، جلد ۱۰-۱، تهران: فرهنگ معاصر.
- دولت‌آبادی، یحیی، (۱۳۰۵)، شهرناز، تهران: مطبوعه مجلس.
- روزبه، محمدرضا، (۱۳۸۸)، ادبیات معاصر ایران، تهران: روزگار.



- فصیح، اسماعیل، (۱۳۷۷)، لاله برافروخته، تهران: جانان.
- مجد، محمدقلی، (۱۳۸۷)، قحطی بزرگ، ترجمه محمد کریمی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مسعود، محمد، (۱۳۵۶)، در تلاش معاش، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- (بی تا)، بهار عمر، تهران: انتشارات کتب ایران (علمی).
- مشفق کاظمی، مرتضی، (۱۳۰۵)، تهران مخوف یا یادگار یک شب، تهران: بی نا.
- میرصادقی، جمال، (۱۳۷۰)، آتش از آتش، تهران: نشر کتاب مهناز.
- نفیسی، سعید، (۱۳۷۹)، ستارگان سیاه، تهران: مجید.
- (۱۳۳۸)، فرنگیس، تهران: بنگاه نشر اندیشه.